

پژوهش‌های حقوقی

شماره ۲

هزار و سیصد و هشتاد و یک - نیمسال دوم

مقالات

- تعهدات آگاهانه در قراردادهای واگذاری معادن
- مقدمه‌ای بر مطالعه اصول حاکم بر صلاحیت کیفری در حقوق جزای بین‌الملل
- استقرار دیوان کیفری بین‌المللی: بیمها و امیدها
- محدودیت‌های حقوق مالکانه اشخاص در قوانین و مقررات شهرداریها
- تأملی بر بیع متقابل در قراردادهای نفتی ایران
- نقدی بر طرح مواد کمیسیون حقوق بین‌الملل در مورد مسؤلیت دولتها
- حمایت از حق خلوت آدمیان در عصر اطلاعات

موضوع ویژه: ضرورت بازنگری در قوانین ناظر بر چک

- تاریخچه و ضرورت اصلاح قوانین ناظر بر چک
- میزگرد راجع به اصلاح قانون چک
- حفظ یا حذف جنبه کیفری صدور چک بلامحل
- مقررات چک در قانون تجارت مصر (مصوب ۱۹۹۹)

نقد و معرفی

- قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب
- انجمن حقوق خصوصی ایران
- مؤسسه بین‌المللی یکنواخت کردن حقوق خصوصی (UNIDROIT)





http://jlr.sdil.ac.ir/article_44896.html

قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب

مصوب ۸۱/۷/۲۸

دکتر علی خالقی*

۱. مدت زیادی نیست که به فعالیت دادرهای عمومی و انقلاب در نظام قضائی کشور ما پایان داده شده، امر تحقیق و محاکمه به دادرسان دادگاه‌های عمومی و انقلاب واگذار شده است. منشأ این امر قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۳۴/۴/۱۵ بود که بر اساس لایحه پیشنهادی قوه قضائیه از یک سو با تأسیس مرجعی واحد با صلاحیت عام برای رسیدگی به کلیه امور مدنی، جزائی و حسبی تقسیم‌بندی دادگاه‌ها به حقوقی و کیفری را از میان برد و از سوی دیگر با اعطاء اختیار انحلال دادرها به رئیس قوه قضائیه در ظرف پنج سال، انجام اقدامات و تحقیقات لازم از آغاز تا پایان رسیدگی را به قضات دادگاه‌ها واگذار نمود. علت وضع این قانون، که با مخالفت اکثر حقوقدانان و قضات همراه بود، انکار متهمین در دادگاه پس از اقرار اولیه در دادر، طولانی بودن روند رسیدگی به پرونده‌ها و حتی گاه غیرشرعی بودن نهادی به نام دادر در نظام قضائی عنوان می‌شد. با وجود مهلت پنج ساله برای حذف دادرها و تشکیل دادگاه‌هایی با صلاحیت عام، ظرف کمتر از یک سال به بیش از هشتاد سال عمر دادرها در ایران خاتمه داده شد و این قانون در سراسر کشور به اجراء درآمد.

* وکیل پایه یک دادگستری

۲. پس از اجرای قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، دیری نپایید که مشکلات عملی فقدان دادرسی و مقامی به نام دادستان نمایان و دستگاه قضائی کشور با دشواری‌های جدید دیگری روبرو شد.^۲ روند رسیدگی‌ها نه تنها کوتاه نشد، بلکه این قانون به دلیل حذف دادرسی عملاً با صدور قرار منع یا موقوفی تعقیب، مانع طرح شکایات بی‌پایه و اساس یا غیرقابل پی‌گیری می‌شد، بر حجم کار دادگاه‌ها افزود و از دقت و سرعت آنها کاست. رئیس جدید قوه قضائیه که قانون فوق را موجد اشکالاتی برای مجموعه تحت مسئولیت خود یافته بود وعده احیاء مجدد دادرسی و تخصصی شدن دادگاه‌ها را داد و با تهیه لایحه‌ای، تصویب آن را به عنوان جزئی از برنامه توسعه قضائی خواستار شد. سرانجام، این لایحه پس از تصویب در هیأت دولت به مجلس شورای اسلامی تقدیم شد و در جلسه مورخ ۸۱/۷/۲۸ به تصویب نهائی مجلس رسید.^۳

۳. کل مطالب قانون تصویب شده، که از نظر حجم می‌تواند بالغ بر ۳۰ ماده گردد، به صورت ماده واحده به تصویب رسیده است. قانونی این چنین مهم که تحولی بزرگ در سازمان قضائی و آئین دادرسی کیفری ایجاد می‌کند و شایستگی این را دارد که به عنوان قانونی کامل و مستقل به تصویب قوه قانونگذاری برسد، تحت عنوان «قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب» تصویب شده، در دل مواد مختلف قانون مصوب ۷۳/۴/۱۵ جای گرفته است. این شیوه قانونگذاری به انسجام و یکپارچگی متن قانون لطمه می‌زند^۴ و استناد به مواد آن را در عمل دچار مشکل

۲ نگاه کنید به: اصغر احمدی موحد، «حذف دادرسی، علل و نتایج»، مجله حقوقی دادگستری، ش ۳۶، پائیز ۸۰، ص ۱۳۲-۱۳۰.

۳ روزنامه رسمی شماره ۱۶۸۲۳ مورخ ۸۱/۹/۷

۴ نتیجه این که در متن اصلاح شده قانون سال ۷۳، برخی از مواد آن بر لزوم انجام تحقیقات مقدماتی توسط بازپرس قبل از رسیدگی دادگاه (بند «و» ماده ۳) و تقسیم دادگاه‌ها به حقوقی و کیفری بر حسب موضوع مورد رسیدگی (ماده ۴) تأکید می‌ورزند و برخی دیگر همچنان از «مراجعه مستقیم به قاضی»، «ایجاد مرجع قضائی واحد» و «تشکیل دادگاه‌هایی با صلاحیت عام» (ماده ۱) سخن می‌گویند و مورد اصلاح قرار نگرفته‌اند. عنوان قانون نیز در این اصلاح، تغییر نیافته است.

می‌کند.

به علاوه، اجرای این قانون، که با تأسیس دادرها و تفکیک دادگاه‌ها به حقوقی و جزائی، دگرگونی بزرگی در سازمان کنونی دستگاه قضائی ما ایجاد می‌کند، در آغاز مشکلاتی را برای مقامات اجراکننده در پی خواهد داشت. معمولاً در مورد قوانینی با این اهمیت، متن قانون در میزگردهای علمی و مقالات حقوقی مورد نقد قرار می‌گیرد تا نقاط ضعف و قوت آن آشکار گردد. از این رهگذر چراغی برای تاریکی‌های قانون برافروخته می‌شود و قوه قضائیه برای اجرای آن آماده می‌گردد. این آمادگی از طرفی مربوط به قضات دادگاه‌هاست که لازم است با آئین دادرسی نوین آشنا گردند و از طرف دیگر مربوط به امکانات و تجهیزات مالی و اداری لازم برای اجرای قانون جدید است. مهمترین نیاز دادگستری کشور هم بودجه لازم برای اجرای این قانون است که بر طبق ماده ۳۸ اصلاحی دولت مکلف شده است اعتبارات مورد نیاز برای تهیه وسایل و تجهیزات لازم و به کارگیری نیروی انسانی را در قالب قانون بودجه سالانه تأمین نماید. بدین ترتیب، شایسته است که در مورد چنین قوانینی، قانونگذار با استفاده از حقی که برای خود در انتهای ماده ۲ قانون مدنی^۵ محفوظ داشته و با پیش‌بینی فرصت لازم برای این تمهیدات، اجرای آنها را مثلاً به شش ماه یا یک سال پس از انتشار متن قانون در روزنامه رسمی موکول نماید.

۴. از نظر شکلی، عبارات قانون دارای اشکالاتی چند است که پرهیز از آن دشوار نبود. در برخی از کشورها، پیش‌نویس قانون قبل از طرح در مجلس و مذاکره نمایندگان، ابتدا برای ویرایش ادبی متن به هیأتی مرکب از کارشناسان ادبیات و آگذار می‌گردد تا نسبت به رفع نقائص دستوری و ادبی آن اقدام شود و متنی بدون اشکال در معرض تصویب نمایندگان قرار گیرد. این روش می‌تواند در کشور ما نیز مورد توجه قرار گیرد.

۵ مطابق این ماده: «قوانین پانزده روز پس از انتشار، در سراسر کشور لازم‌الاجراء است مگر آن که در خود قانون، ترتیب خاصی برای موقع اجراء مقرر شده باشد».

از نظر محتوا، قانون جدید در سه مرحله تحقیق (بخش اول)، دادرسی (بخش دوم) و تجدید نظر (بخش سوم) تغییراتی را ایجاد نموده است که به تفکیک بررسی می‌کنیم و در پایان به قلمرو زمانی اجرای این قانون (بخش چهارم) می‌پردازیم.

بخش اول: تحقیقات مقدماتی

۵. بند ۱ ماده واحده، متنی بسیار طولانی را به عنوان ماده ۳ جدید جایگزین ماده ۳ سابق نموده که دارای بندهای متعدد و چند تبصره است. به موجب صدر این ماده که حاوی مهمترین بخش قانون جدید و علت اصلی وضع آن است: «در حوزه قضائی هر شهرستان یک دادسرا نیز در معیت دادگاه‌های آن حوزه تشکیل می‌گردد...» با وجود حفظ تقسیم‌بندی صلاحیت ذاتی دادگاه‌ها به عمومی و انقلاب، به دلیل محدود بودن صلاحیت دادگاه‌های انقلاب به برخی جرائم معین، وجود تشکیلات مستقلی به عنوان دادسرای انقلاب ضروری تشخیص داده نشده، دادسرای واحدی به نام «دادسرای عمومی و انقلاب» برای این دو دادگاه پیش‌بینی شده است. همچنین، به رغم آن که دادسراها در نظام قضائی و قانونگذاری ما پیشینه‌ای طولانی دارند و رویه قضائی و مواد قانونی بسیاری در مورد آنها وجود دارد، قانونگذار «تشکیلات، حدود صلاحیت، وظائف و اختیارات» دادسرای مذکور را تا زمان تصویب آئین دادرسی مربوط به آن، «طبق قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸... و مقررات مندرج در این قانون» دانسته است. گویی فراموش شده که قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری پس از انحلال دادسراها و متناسب با شیوه دادرسی دادگاه‌هایی با صلاحیت عام وضع شده و اصولاً فاقد مقرراتی در مورد «تشکیلات، حدود صلاحیت، وظائف و اختیارات» دادسرا است. در واقع، در اولین متن اصلاحی ماده ۳، قانونگذار این موارد را به «قانون اصول محاکمات جزایی و اصلاحات بعدی آن و قانون امور حسبی و سایر قوانین» ارجاع داده بود ولی با ایراد شورای نگهبان مبنی بر این که قبلاً بر قانون اصول محاکمات جزایی ایرادات متعدد

شرعی وارد شده و در واقع از قوانین منسوخ است،^۶ این ارجاع تأیید نگردد و قانونگذار متن مزبور را به شکلی که دیدیم تنظیم نمود.

۶. «تشکیلات، حدود صلاحیت، وظائف و اختیارات» دادرسی مذکور بر طبق «مقررات مندرج در این قانون» نیز تنظیم شده است. ریاست دادرسی با «دادستان می‌باشد و به تعداد لازم معاون، دادیار، بازپرس و تشکیلات اداری خواهد داشت» (بند الف ماده ۳ اصلاحی). به موجب بند ۲ همین ماده نیز: «ریاست و نظارت بر ضابطین دادگستری از حیث وظایفی که به عنوان ضابط بر عهده دارند با دادستان است.» بند «و» این ماده «تحقیقات مقدماتی کلیه جرائم» را بر عهده بازپرس گذارده، بند «د» نیز جهات قانونی برای شروع به تحقیقات بازپرس را احصاء نموده است. با این حال، در ادامه بند «و» اعلام شده که «در جرائمی که در صلاحیت رسیدگی دادگاه کیفری استان نیست دادستان نیز دارای کلیه وظائف و اختیاراتی است که برای بازپرس مقرر می‌باشد» و مطابق تبصره ۵ همین ماده: «با ارجاع دادستان یا در غیاب وی، معاون دادرسی یا دادیار عهده‌دار انجام تمام یا برخی از وظائف و اختیارات قانونی دادستان خواهد بود». بنابراین، برخلاف اطلاق صدر بند «و» ماده ۳، تحقیقات مقدماتی برخی جرائم ممکن است با بازپرس نباشد و به دادیار واگذار گردد. به نظر می‌رسد که دادرسی باید به تعداد زیادی دادیار در اختیار داشته باشند تا بتوانند امکان اجرای بند (ج) ماده ۱۴ اصلاحی را فراهم نمایند زیرا به موجب این بند «حضور... دادستان یا معاون او یا یکی از دایاران به تعیین دادستان» برای تشکیل جلسه رسیدگی دادگاه‌های عمومی جزائی و دادگاه‌های انقلاب لازم دانسته شده است و حال آن که با توجه به وظائف دادرسی در مرحله تحقیق، انجام این تکلیف، آن

^۶ صورتجلسه مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، جلسه ۲۱۶، مورخ ۸۱/۲/۳، ص ۱۰. با این حال، بقاء اعتبار قانون مذکور نسبت به دادرسی و دادگاه‌های نظامی و لزوم عمل به آن از ماده ۳۰۸ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۷۸/۶/۲۸ استنباط می‌گردد و این ماده از این نظر مورد ایراد شورای نگهبان قرار نگرفته، تأیید شده است. مضافاً بر این، وجود ایراداتی چند ولو «متعدد» نسبت به موادی از یک قانون، کل آن قانون را از اعتبار ساقط نکرده در شمار قوانین منسوخ قرار نمی‌دهد.

هم علی‌الاطلاق در هر رسیدگی دادگاه، عملاً مقدور به نظر نمی‌رسد. با این حال، در راستای طرز تفکری که منجر به تصویب تبصره ماده ۴۳ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری^۷ شد و همچنین به منظور عدم اشتغال بازپرس و دادیار به تحقیق در امور کم‌اهمیت و یا مصلحت عدم دخالت آنها در امور اطفال، تبصره ۳ ماده ۳ مقرر داشته است: «پرونده‌هایی که موضوع آنها جرائم مشمول حد زنا و لواط است، همچنین جرائمی که مجازات قانونی آنها فقط تا سه ماه حبس و یا جزای نقدی تا یک میلیون (۱,۰۰۰,۰۰۰) ریال می‌باشد و جرائم اطفال مستقیماً در دادگاه‌های مربوط مطرح می‌شود، مگر آن که به تشخیص دادستان تحقیقات راجع به سایر جهات ضرورت داشته باشد».

۷. در بند «ح» ماده ۳، امکان صدور قرارهای تأمینی توسط بازپرس پیش‌بینی شده است. در صورت صدور قرار بازداشت، نه قرار منجر به بازداشت، دو فرض قابل تصور است: یا این که صدور قرار توسط بازپرس بدون درخواست دادستان بوده باشد، یا این که بر اساس درخواست دادستان صورت گرفته باشد. در فرض اول، بازپرس باید پرونده را ظرف مدت بیست و چهار ساعت برای اظهار نظر دادستان ارسال نماید و چنانچه دادستان با بازداشت مخالف باشد «نظر دادستان متبع است» و جای اعتراض و حل اختلاف باقی نمی‌ماند. اما در فرض دوم که دادستان درخواست بازداشت کرده و بازپرس با آن مخالف باشد، «حل اختلاف، حسب مورد با دادگاه عمومی یا انقلاب محل خواهد بود». در هر یک از دو فرض بالا، در صورت توافق بازپرس و دادستان نسبت به صدور قرار بازداشت، متهم حق اعتراض به قرار را دارد (شق ۲ بند «ن» ماده ۳). همچنین «هرگاه متهم موجبات بازداشت را مرتفع ببیند می‌تواند از بازپرس درخواست رفع بازداشت خود را بنماید که در این صورت بازپرس مکلف است ظرف ده روز از تاریخ تسلیم درخواست، نظر خود را جهت اتخاذ تصمیم نزد دادستان ارسال نماید. به هر حال متهم نمی‌تواند در هر ماه بیش از

^۷ مطابق این تبصره: «تحقیق در جرائم منافی عفت ممنوع است مگر در مواردی که جرم مشهود باشد و یا دارای شاکی خصوصی بوده که در مورد اخیر توسط قاضی دادگاه انجام می‌گیرد».

یک مرتبه از این حق استفاده کند» (بند «ح» ماده ۳). این تکلیف نیز برای مرجع صادر کننده قرار شناخته شده که «هرگاه در جرائم موضوع صلاحیت دادگاه کیفری استان تا چهار ماه و در سایر جرائم تا دو ماه به علت صدور قرار تأمین، متهم در بازداشت بسر برد و پرونده اتهامی او منتهی به تصمیم نهایی در دادسرا نشده باشد» قرار تأمین متهم را فک نموده یا تخفیف دهد، مگر آن که جهات قانونی یا علل موجبی برای بقاء تأمین صادر شده وجود داشته باشد (بند «ط» ماده ۳).

۸. پس از صدور قرار نهایی توسط بازپرس، پرونده جهت اظهار نظر دادستان ارسال می‌گردد. در صورت توافق دادستان و بازپرس بر قرار مجرمیت متهم، دادستان کیفرخواست را صادر و پرونده را از طریق بازپرسی به دادگاه ارسال می‌کند و در صورت توافق این دو بر منع یا موقوفی تعقیب وی، شاکی خصوصی حق اعتراض خواهد داشت. چنانچه در مورد قرار مجرمیت، منع یا موقوفی تعقیب، میان بازپرس و دادستان اختلاف نظر باشد، حلّ اختلاف، حسب مورد، در دادگاه عمومی و انقلاب محل به عمل می‌آید (بندهای «ک» و «ل» ماده ۳). ضمناً، قرارهای بازپرس که مورد موافقت دادستان باشد، در موارد مذکور در بند «ن» ماده ۳ ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ قابل اعتراض اعلام شده که علاوه بر موارد منع و موقوفی تعقیب که فوقاً به آنها اشاره شد، قرارهای عدم صلاحیت، بازداشت موقت، تشدید تأمین و تأمین خواسته، به تقاضای متهم، و قرار اناطه به تقاضای شاکی خصوصی و دادستان را نیز شامل می‌شود.

با این همه، قانون جدید در بردارنده همه مقررات لازم برای تحقیقات در مرحله دادسرا نیست و ظاهراً با عدم امکان استناد به قانون آئین دادرسی کیفری که با بیش از ۱۵۰ ماده (مواد ۱۸ تا ۱۷۶) حاوی مقررات نسبتاً جامعی در این زمینه بود، باید «تا زمان تصویب آئین دادرسی مربوطه» در انتظار مقرراتی اینچنین مهم ماند.

بخش دوم: دادرسی

۹. در این مرحله، مهمترین تغییر در صلاحیت دادگاه‌ها صورت گرفته است بدین معنا که قانونگذار به تقسیم‌بندی کلی سابق که بر مبنای ماهیت موضوع دعوی، دادگاه‌ها را به حقوقی و کیفری تقسیم می‌نمود، بازگشته، بر لزوم تخصصی بودن رسیدگی‌ها مهر تأیید گذارده است. با این حال، با مراجعه به متن قانون به سختی می‌توان عنوان قانونی دادگاه‌های جدید را تعیین نمود. ماده ۴ اصلاحی قانون در این زمینه مقرر می‌دارد: «هر حوزه قضائی که دارای بیش از یک شعبه دادگاه عمومی باشد آن شعب به حقوقی و جزائی تقسیم می‌شوند.^۸ دادگاه‌های حقوقی صرفاً به امور حقوقی و دادگاه‌های جزائی فقط به امور کیفری رسیدگی خواهند نمود...» با توجه به این ماده، در مقابل دادگاه‌های حقوقی، **دادگاه‌های جزائی** قرار دارند و حال آن که در ادامه همین ماده از **دادگاه‌های کیفری** و در بند «ج» ماده ۱۴ از **دادگاه‌های عمومی جزائی** سخن گفته شده است. با توجه به این که واژه‌های کیفری و جزائی مترادف یکدیگر هستند و تنها تفاوتشان فارسی بودن اولی و عربی بودن دومی است، نباید این تفاوت سبب دوگانگی استفاده قانونگذار از مفهومی واحد و تأسیس دو دادگاه با عناوین مختلف نگردد.

۱۰. دادگاه‌های کیفری استان نیز به موجب همین قانون تأسیس شده‌اند. از تبصره ۱ اصلاحی ماده ۲۰ چنین پیداست که دادگاه کیفری استان شعبه‌ای از دادگاه تجدیدنظر استان است که رسیدگی بدوی می‌نماید. این دادگاه که در مرکز استان تشکیل می‌گردد به جرائم سیاسی و مطبوعاتی و همچنین به جرائمی رسیدگی می‌کند که مجازات آنها قصاص عضو یا نفس، اعدام، رجم، صلب و یا حبس ابد باشد و سایر جرائم، از جمله جرائم مستوجب قطع عضو یا حبس بیش از ده سال، در

^۸ مفهوم این عبارت این است که چنانچه یک حوزه قضائی، مثلاً حوزه قضائی بخش، بیش از یک شعبه دادگاه عمومی نداشته باشد، این دادگاه با همان صلاحیت عام خود به امور حقوقی و کیفری رسیدگی می‌کند. در این فرض، عنوان دادگاه نیز دادگاه عمومی باقی می‌ماند و حال آن که در سایر حوزه‌های قضائی، دادگاه‌های عمومی، حسب مورد حقوقی یا جزائی نامیده می‌شوند.

صلاحیت دادگاه‌های جزائی (یا عمومی جزائی) قرار دارد.

۱۱. بنابراین، یکی از نوآوری‌های این قانون، ارجاع رسیدگی بدوی پرونده‌های سیاسی و مطبوعاتی، که در سال‌های اخیر، نحوه رسیدگی به آنها مورد توجه ویژه قرار گرفته بود، به دادگاه‌هایی مرکب از چند قاضی است که با حضور هیأت منصفه رسیدگی خواهند نمود (تعریف جرائم سیاسی و مطبوعاتی در این قانون همچنان مسکوت گذارده شده است). اصل تعدد قضات در رسیدگی به این جرائم و قصاص عضو با این عبارت در تبصره ۱ اصلاحی ماده ۲۰ مورد تصریح قرار گرفته است: «... دادگاه کیفری استان... برای رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آنها قصاص عضو و جرائم مطبوعاتی و سیاسی باشد از سه نفر (رئیس و دو مستشار یا دادرس علی‌البدل دادگاه تجدیدنظر استان) تشکیل می‌شود...» به منظور حصول اطمینان بیشتر از درستی احکام در جرائمی که از اهمیت بیشتری برخوردارند، قانونگذار تعداد قضات را از این هم افزوده‌تر ساخته، در همان تبصره مقرر داشته است: «... دادگاه کیفری استان برای رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس یا اعدام یا رجم یا صلب یا حبس دائم باشد از پنج نفر (رئیس و چهار مستشار یا دادرس علی‌البدل دادگاه تجدیدنظر استان)... تشکیل می‌شود...» بنابراین، حدود صلاحیت دادگاه کیفری استان مشخص است و تعداد قضات رسیدگی کننده بستگی به اتهام عنوان شده در کیفرخواست دارد. با این حال، با وجود تأثیر مثبتی که رسیدگی جمعی در صحت احکام دادگاه کیفری استان دارد، نمی‌توان وجود نگرانی نسبت به امکان تأمین نیروی انسانی لازم و افزایش تعداد قضات از یک نفر به پنج نفر در این‌گونه رسیدگی‌ها را پنهان نگاه داشت.

۱۲. مقررات فوق در مورد محل تشکیل دادگاه کیفری استان و همچنین مقررات مربوط به صلاحیت محلی دادگاه‌ها، در قانون جدید، مشمول دو حکم استثنائی شده‌اند. استثناء اول مربوط به محل تشکیل دادگاه کیفری استان است که با این که مرکز استان تعیین شده اما «برای تسهیل یا تسریع در امر دادرسی، رئیس قوه قضائیه

می‌تواند موقتاً امر به تشکیل دادگاه کیفری استان در شهرستان محل وقوع جرم بدهد...» (تبصره ۳ ماده ۲۰). از این عبارت چنین برمی‌آید که اجازه فوق باید موردی و پس از «وقوع جرم» باشد و نمی‌تواند به طور کلی از قبل و برای کاستن از حجم پرونده‌های دادگاه کیفری مستقر در مرکز استان مورد استفاده قرار گیرد. استثناء دوم ناظر بر صلاحیت محلی دادگاه‌هاست که به موجب قسمت دوم تبصره ماده ۴ اصلاحی بدین شرح پیش‌بینی شده است: «... رسیدگی به کلیه اتهامات اعضاء مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، وزراء و معاونین آنها، معاونان و مشاوران رؤسای سه قوه، سفرا، دادستان و رئیس دیوان محاسبات، دارندگان پایه قضائی، استناداران، فرمانداران و جرائم عمومی افسران نظامی و انتظامی از درجه سرتیپ و بالاتر و مدیران کل اطلاعات استان‌ها در صلاحیت دادگاه کیفری استان تهران می‌باشد...» عموم عبارت «کلیه اتهامات» شامل اتهامات مربوط به جرائم کم اهمیت‌تر و نیز جرائم ارتكابی در خارج از حوزه قضائی استان تهران می‌گردد. اما با ایراد شورای نگهبان به این تبصره، به لحاظ این که اطلاق آن مستلزم رسیدگی به کلیه اتهامات اشخاص روحانی در دادگاه کیفری استان تهران است و حال آن که این امر در دادگاه ویژه روحانیت صورت می‌گیرد،^۹ مجلس عبارت: «... به استثناء مواردی که در صلاحیت سایر مراجع قضائی است» را به تبصره فوق اضافه نمود. بدین ترتیب، ایراد شورای نگهبان رفع و این تبصره تأیید گردید اما ایراد جدیدی شکل گرفت که درخور توجه است و آن این که استثناء مورد نظر قانونگذار بی‌تأثیر شد و امکان این وجود دارد که به اتهامات اشخاص مذکور در تبصره فوق در دادگاه جزائی پائین‌تر یا در دادگاه شهرستان محل وقوع جرم رسیدگی شود زیرا این دادگاه‌ها نیز «مراجع قضائی» و مشمول حکم مندرج در قسمت اخیر تبصره ماده ۴ هستند.

^۹ مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، جلسه ۲۵۵، مورخ ۸۱/۷/۲۸، ص ۹.

بخش سوم: تجدید نظر

۱۳. «آراء غیرقطعی و قابل تجدیدنظر یا فرجام، همان می‌باشد که در قوانین آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و مدنی مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ کمیسیون قضائی و حقوقی و ۱۳۷۹/۱/۲۱ مجلس شورای اسلامی ذکر گردیده است...» (ماده ۱۸ اصلاحی). «مرجع تجدیدنظر آراء قابل تجدیدنظر دادگاه‌های عمومی حقوقی و جزایی و انقلاب، دادگاه تجدیدنظر استانی است که آن دادگاه‌ها در حوزه قضائی آن استان قرار دارند. آراء دادگاه‌های کیفری استان و آن دسته از آراء دادگاه‌های تجدیدنظر استان که قابل فرجام باشد^{۱۰} ظرف مهلت مقرر برای فرجام‌خواهی، قابل فرجام در دیوان عالی کشور است» (ماده ۲۱ اصلاحی). با توجه به ماده ۲۳۶ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و همچنین مواد ۳۳۶ و ۳۹۷ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، مهلت تجدیدنظرخواهی برای اشخاص مقیم ایران بیست روز و برای اشخاص مقیم در خارج از کشور دو ماه از تاریخ ابلاغ یا انقضاء مدت و اخواهی است.

۱۴. در مورد اشخاصی که حق تجدیدنظرخواهی دارند باید میان مرجع صادر کننده حکم بدوی قائل به تفکیک شد. در مورد دادگاه‌های جزائی (یا عمومی جزائی)، قانونگذار بند «ج» جدیدی را به قسمت ۲ ماده ۲۶ قانون سال ۱۳۷۳ اضافه نموده که در نتیجه آن: «الف - محکوم علیه یا نماینده قانونی او، ب - شاکی خصوصی یا نماینده او، ج - دادستان از حکم برائت یا محکومیت غیرقانونی متهم» حق تجدیدنظرخواهی دارند.^{۱۱} اما در مورد دادگاه‌های کیفری استان، قانونگذار به

^{۱۰} منظور از عبارت «آن دسته از آراء دادگاه‌های تجدیدنظر استان که قابل فرجام باشد»، آرائی است که در موضوعات حقوقی صادر گردیده و بر طبق ماده ۳۶۸ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۷۹/۱/۲۱ قابل فرجام‌خواهی شناخته شده است.

^{۱۱} بنابراین، با توجه به این که مطابق بند «الف» ماده ۳ اصلاحی قانون، تعقیب متهم بر عهده دادرسی

موجب تبصره ۵ جدید ماده ۲۰ اشخاص دارای حق تجدیدنظرخواهی را به شرح ذیل برشمرده است: «الف - محکوم علیه یا نماینده قانونی وی، ب - دادستان، ج - مدعی خصوصی یا نماینده قانونی وی از حیث ضرر و زیان». با مقایسه این دو متن قانونی می‌توان دو نکته را استنباط نمود: اول آن که جهت تجدیدنظرخواهی دادستان از حکم دادگاه کیفری استان محدود و معین نگردیده و در نتیجه می‌تواند حتی اعتراض به کمی مجازات باشد. اعتراض به حکم از جهت کم بودن میزان مجازات در گذشته نه چندان دور نیز امری معمول بوده که دادستان‌ها این حق را به نمایندگی از جامعه نسبت به احکام فاقد شدت عمل کافی در حمایت از حقوق عمومی و جنبه عمومی جرم اعمال می‌کرده‌اند.^{۱۲} دوم آن که «شخصی که از وقوع جرمی متحمل ضرر و زیان شده و یا حتی از قبیل قصاص و قذف پیدا کرده و آن را مطالبه می‌کند» و قانونگذار وی را «مدعی خصوصی و شاکی» نامیده است (ماده ۹ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری) بر حسب این که به جرم ارتكابی علیه او در چه دادگاهی رسیدگی شود حقوق متفاوت دارد که این چندان صحیح به نظر نمی‌رسد. چنانچه مرجع رسیدگی به جرم، دادگاه جزائی باشد، شاکی خصوصی یا نماینده او حتی از جنبه کیفری حق درخواست تجدیدنظر از حکم را دارد و می‌دانیم که «این حق علی‌الاطلاق شامل اعتراض به حکم برائت یا حکم محکومیت هر دو می‌باشد».^{۱۳} اما چنانچه مرجع رسیدگی به جرم، دادگاه کیفری استان باشد، به دلیل وجود مقامی به نام دادستان که می‌تواند در صورت نادیده گرفته شدن حقوق جامعه در حکم دادگاه نسبت به آن اعتراض نماید، حق تجدیدنظرخواهی شاکی یا مدعی خصوصی محدود به اعتراض به حکم «از حیث

← گذارده شده که تحت ریاست دادستان قرار دارد باید بر این عقیده بود که بند «ج» ماده ۲۳۹ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری که مقرر می‌دارد: «رئیس حوزه قضائی در خصوص جرائمی که به موجب قانون تعقیب آنها به عهده او گذارده شده است» حق تجدیدنظرخواهی دارد، نسخ ضمنی شده است.

^{۱۲} تبصره ۲ ماده ۳۱۷ قانون آئین دادرسی کیفری

^{۱۳} رأی وحدت رویه شماره ۶۱۴ مورخ ۷۵/۱۱/۳۰.

ضرر و زیان» شده است. این راه حل صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

۱۵. یکی دیگر از نکات جدید پیش‌بینی شده در قانون، تأسیس شعبه‌ای جدید در دیوان عالی کشور به نام شعبه تشخیص است.^{۱۴} این شعبه، که از پنج نفر از قضات دیوان به انتخاب رئیس قوه قضائیه تشکیل می‌گردد، دو وظیفه دارد: نخست تجدیدنظر نسبت به آراء قطعی دادگاه‌ها که ادعا شده خلاف بین قانون یا شرع هستند و دوم تجویز اعاده دادرسی نسبت به موضوعاتی که قبلاً در مورد آنها حکم قطعی صادر شده است. در مورد وظیفه اول، ماده ۱۸ اصلاحی قانون مقرر می‌دارد: «... در مورد آراء قطعی، جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به نحوی که در قوانین مربوط مقرر است نمی‌توان رسیدگی مجدد نمود، مگر این که رأی خلاف بین قانون یا شرع باشد که در آن صورت به درخواست محکوم‌علیه (چه در امور مدنی و چه در امور کیفری) و یا دادستان مربوط (در امور کیفری) ممکن است مورد تجدیدنظر واقع شود».^{۱۵} هر چند که استفاده از کلمات «ممکن است» در مورد «درخواست تجدیدنظر» که بستگی به میل محکوم‌علیه دارد صحیح است ولی به کار بردن این کلمات که دلالت بر اختیار و جواز دارد در مورد وظائف یک مرجع قضائی که حدود تکالیف و اختیارات آن باید به روشنی توسط قانون تعیین گردد صحیح به

^{۱۴} شعبه تشخیص که قبلاً نیز به موجب ماده ۴۴۱ اصلاحی قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۵۲/۱۱/۲ تأسیس شده بود در دیوان عالی کشور سابقه داشت. این شعبه بعداً به حکم ماده ۲۱ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۵۶/۳/۲۵ منحل گردید.

^{۱۵} در نتیجه این امر، و بر طبق ماده ۳۹ اضافه شده به قانون سال ۱۳۷۳: «از تاریخ لازم‌الاجراء شدن این قانون، مواد ۲۳۵ و ۲۶۸ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ کمیسیون قضائی و حقوقی مجلس شورای اسلامی و مواد ۳۲۶، ۴۱۱ و ۴۱۲ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱...» نسخ شده‌اند. این مواد مربوط به موارد سه‌گانه توجه قاضی صادرکننده به اشتباه بودن رأی خود، پی بردن قاضی دیگر به اشتباه بودن این رأی و عدم صلاحیت قاضی یا دادگاه بوده‌اند. با وجود این، ماده ۲۶۹ قانون اول و مواد ۳۲۷، ۳۲۸ و ۳۲۹ قانون دوم که به ترتیب نحوه اجرای مواد ۲۶۸ و ۳۲۶ نسخ شده را تعیین می‌کنند خود صریحاً نسخ نشده‌اند، هر چند که اعتقاد به بقاء اعتبار آنها دشوار می‌نماید. همچنین، با عدم اشاره به ماده ۳۸۷ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی نسخ این ماده در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.

نظر نمی‌رسد. در هر حال، با توجه به تبصره ۱ همین ماده که منظور از خلاف بین قانون یا شرع را، «خلاف نص صریح قانون و یا در موارد سکوت قانون مخالف مسلمات فقه» می‌داند، بعید به نظر می‌رسد که احکام فراوانی واجد یکی از این دو خصوصیت باشند. پس از درخواست محکوم‌علیه، «... در صورتی که شعبه تشخیص وجود خلاف بین را احراز نماید، رأی را نقض و رأی مقتضی صادر می‌نماید. چنانچه وجود خلاف بین را احراز نکند، قرار رد درخواست تجدیدنظرخواهی را صادر خواهد نمود». وظیفه دوم شعبه تشخیص، تجویز اعاده دادرسی «در مواردی که بر حسب قانون، دیوان عالی کشور باید اعاده دادرسی را تجویز کند» تعیین شده است (تبصره ۵ ماده ۱۸). در مورد اعاده دادرسی، این قانون نکات جدید دیگری ندارد و مقررات مربوط به آن به نحو مذکور در سایر قوانین بدون تغییر مانده است.

۱۶. درخواست تجدیدنظر از شعبه تشخیص از جهت این که رأی خلاف بین قانون یا شرع می‌باشد باید ظرف مهلت معینی صورت بگیرد. این درخواست «... اعم از این که رأی در مرحله نخستین صادر شده و به علت انقضای مهلت تجدیدنظرخواهی قطعی شده باشد یا قانوناً قطعی باشد و یا از مرجع تجدیدنظر صادر گردیده باشد باید ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رأی...» صورت گیرد (تبصره ۲ ماده ۸). با این حال، مبدأ قرار دادن «تاریخ ابلاغ» برای محاسبه مهلت تجدیدنظرخواهی چندان صحیح به نظر نرسیده، سبب اعطاء دو مهلت متفاوت برای استفاده از تجدیدنظرخواهی مورد پیش‌بینی در متن ماده می‌گردد. توضیح این که اگر حکم مورد نظر، در مرحله نخستین صادر و به علت انقضای مهلت بیست روزه درخواست تجدیدنظر، قطعی شده باشد، از تاریخ قطعیت حکم که محکوم‌علیه مجاز می‌گردد درخواست خود را به شعبه تشخیص بدهد، چون شأن این شعبه رسیدگی به احکام قطعی است، فقط ده روز برای تسلیم درخواست خود به شعبه مزبور فرصت دارد. اما اگر حکم صادر شده به هر دلیل، از جمله اندک بودن میزان محکومیت،^{۱۶} قطعی باشد و یا این که

^{۱۶} به عنوان مثال طبق مفهوم مخالف بند «ه» ماده ۲۳۲ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و

محکوم علیه قبلاً با استفاده از حق تجدیدنظرخواهی خود حکم دیگری هم از دادگاه تجدیدنظر گرفته و بدین ترتیب حکم قطعی گردد، مهلت او برای مراجعه به شعبه تشخیص یک ماه از ابلاغ حکم قطعی است که با مهلت ده روزه فوق قابل مقایسه نیست. به علاوه، فراموش نکنیم که قانونگذار برای تجدیدنظرخواهی از حکم بدوی توسط اشخاصی که مقیم خارج از کشور هستند، از تاریخ ابلاغ حکم، دو ماه مهلت تعیین کرده است^{۱۷} و قبل از انقضاء این مهلت، اساساً رأی مزبور وصف قطعیت به خود نگرفته تا محکوم علیه بتواند به دلیل «خلاف بین قانون یا شرع» بودن آن به شعبه تشخیص مراجعه نماید. در این فرض، در مورد رأیی که در مرحله نخستین صادر شده و به علت عدم درخواست تجدیدنظر در فرصت دو ماهه مذکور، قطعی گردیده، محکوم علیه قبل از برخورداری از حق مراجعه به شعبه تشخیص، از این حق محروم شده است! بنابراین، شایسته بود که قانونگذار مهلت درخواست تجدیدنظر از این شعبه را یک ماه از تاریخ «قطعیت رأی» نه «ابلاغ رأی» قرار می‌داد.

۱۷. صرف نظر از این که مبدأ مهلت تجدیدنظرخواهی تاریخ ابلاغ رأی قرار گیرد یا تاریخ قطعیت آن، قرار دادن مهلت برای درخواست تجدیدنظر در مصوبه مجلس مورد ایراد شورای نگهبان واقع و خلاف شرع اعلام شده است.^{۱۸} همان گونه که می‌دانیم، پس از پیروزی انقلاب اسلامی و آغاز به کار مجلس شورای اسلامی در کشور ما، تا مدت‌ها این ایراد شورای نگهبان سبب عدم تأیید مصوبات مجلس می‌گردید و مجلس نیز برای دریافت تأیید آن شورا، در مصوبات

← انقلاب در امور کیفری، حکم محکومیت در مورد جرائمی که حداکثر مجازات قانونی آنها پانصد هزار ریال جزای نقدی یا کمتر باشد و همچنین طبق مفهوم مخالف بند «الف» ماده ۳۳۱ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، احکام صادر شده در مورد دعاوی که خواسته یا ارزش آن سه میلیون ریال یا کمتر باشد، قطعی و غیرقابل تجدیدنظر است.

^{۱۷} ماده ۲۳۶ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و ماده ۳۳۶ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی.

^{۱۸} مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، جلسه ۲۳۵، مورخ ۸۱/۴/۳۰، ص ۱۲-۱۳.

خود مهلتی برای درخواست تجدیدنظر تعیین نمی‌کرد.^{۱۹} شاید توالی فاسد عدم تعیین مهلت برای تجدیدنظرخواهی بود که سبب توجه بیشتر مسئولان قضائی^{۲۰} به لزوم برقراری مهلت و تغییر رویه شورای نگهبان شد به گونه‌ای که پس از دوره مذکور، مدتی است که در قوانین ما صریحاً برای درخواست تجدیدنظر مهلت تعیین و توسط شورای نگهبان تأیید می‌شود.^{۲۱} با این حال، اشکال مجدد آن شورا نسبت به مهلت تعیین شده در تبصره ۲ ماده ۱۸ نشان می‌دهد که ظاهراً مسأله را نباید مفروغ‌عنه تلقی نمود. در قانون مورد بحث ما، مجلس شورای اسلامی برای رفع این اشکال شورای نگهبان و همچنین اشکال دیگر شورا^{۲۲} به تبصره ۴ همین ماده که مطابق آن: «... از هیچ حکم قطعی یا قطعیت یافته بیش از یک بار نمی‌توان به عنوان خلاف بین درخواست تجدیدنظر نمود»، عبارتی را به انتهای تبصره ۲ اضافه کرد که به موجب آن: «... رئیس قوه قضائیه در هر زمانی و به هر طریقی رأی صادره را خلاف بین شرع تشخیص دهد...»، نه این که خلاف بین قانون باشد، «... در این صورت جهت رسیدگی به مرجع صالح ارجاع خواهد شد».^{۲۳}

^{۱۹} نگاه کنید به: قانون اصلاح موادی از قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۶/۱۶/۶ و نیز قانون تعیین موارد تجدیدنظر احکام دادگاه‌ها و نحوه رسیدگی آنها مصوب ۶۷/۷/۱۴.

^{۲۰} نگاه کنید به: «میزگرد تجدیدنظر در احکام دادگاه‌ها»، فصلنامه رهنمون، ش ۲ و ۳، پائیز و زمستان ۷۱، ص ۱۶۸ و ۱۷۷-۱۷۶.

^{۲۱} نگاه کنید به: ماده ۱۲ قانون تجدیدنظر آراء دادگاه‌ها مصوب ۷۲/۵/۱۷، ماده ۲۷ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۷۳/۴/۱۵، ماده ۲۳۶ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۷۸/۶/۲۸ و ماده ۳۳۶ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۷۹/۱/۲۱.

^{۲۲} مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، جلسه ۲۱۶، مورخ ۸۱/۲/۳، ص ۱۱.

^{۲۳} مطالب بالا نکاتی است که از مطالعه صورتجلسه مذاکرات نمایندگان به شرح منعکس در روزنامه رسمی معلوم می‌شود و دلالت بر این دارد که رئیس قوه قضائیه می‌تواند از حکم قطعی هر یک از دادگاه‌ها به دلیل خلاف شرع بودن تقاضای تجدیدنظر کند، ولو این که برای بار دوم باشد. با این حال، نحوه نگارش تبصره ۲ پس از اضافه شدن عبارات فوق که به صورت حاضر درآمده است: «... تصمیمات یاد شده شعبه تشخیص در هر صورت قطعی و غیرقابل اعتراض می‌باشد، مگر آن که رئیس قوه قضائیه در هر زمانی و به هر طریقی رأی صادره را خلاف بین شرع تشخیص دهد که در

بخش چهارم: قلمرو زمانی

۱۸. وضع قانون جدید، مسائل ظریف و حساسی را در مورد قلمرو زمانی اجرای آن مطرح می‌نماید که شایسته بررسی است. قانون مورد بحث ما از جمله قوانین مربوط به سازمان قضائی و نحوه رسیدگی است که مشمول قاعده‌ای به نام قاعده اجرای فوری قانون، که به طور سنتی از آن به قاعده عطف به‌ماسبق شدن قانون یاد می‌شود، قرار دارد. در مورد این نوع قوانین، می‌توان روند رسیدگی به جرم را به دو مرحله تقسیم نمود: «نخست مرحله‌ای که قبل از لازم‌الاجراء شدن قانون جدید بر طبق قانون سابق سپری شده، و دیگر مرحله‌ای که پس از تاریخ اجرای قانون مذکور در پیش روی مقام قضائی قرار دارد. در مورد چگونگی اجرای قانون جدید، سه فرض ممکن است به ذهن متبادر گردد: یکی این که اعتبار قانون سابق نسبت به دعاوی پایان نیافته، همچنان باقی بماند و قانون جدید فقط در رسیدگی‌هایی اعمال گردد که در حکومت آن آغاز می‌شود. دیگر آن که قانون جدید عطف به‌ماسبق گردد و اقدام‌هایی که تا زمان اجرای آن صورت گرفته بی‌اعتبار اعلام و رسیدگی بر طبق قانون لاحق مجدداً از سر گرفته شود. و سوم آن که اقدام‌های انجام شده در مرحله نخست که با رعایت قانون پیشین صورت گرفته، معتبر باقی بماند، اما اموری که قرار است پس از این مرحله صورت بگیرد مطابق با قانون جدید دنبال شود. از میان سه فرض بالا، فرض نخست به دلیل ایجاد تأخیر در اجرای قانون، با حکم ماده ۲ قانون مدنی که کلیه قوانین را پانزده روز پس از انتشار در روزنامه رسمی در سراسر کشور لازم‌الاجراء می‌داند، مغایرت دارد. فرض دوم نیز چون موجب دخالت قانون جدید در محدوده‌ای خارج از قلمرو خود می‌گردد و باعث تأثیر در گذشته می‌شود، با حکم ماده ۴ قانون مدنی که اثر قانون را نسبت به آینده دانسته و اثر قهقرائی را از آن سلب نموده، ناسازگار است و مجوزی برای آن نمی‌توان یافت. اما راه حل قابل قبول همان

← این صورت جهت رسیدگی به مرجع صالح ارجاع خواهد شد، این تصور را ایجاد می‌کند که رئیس قوه قضائیه می‌تواند از تصمیمات شعبه تشخیص تجدیدنظرخواهی کند و حال آن که ما وَقَعَ لَمْ يُعْصَدُ.

است که در فرض سوم مطرح شده است، یعنی قانون شکلی جدید فوراً اجراء شود. بدین ترتیب،... اعمالی که در زمان حکومت قانون پیشین صورت گرفته معتبر می‌ماند اما اقدام‌هایی که در دوران حیات قانون جدید صورت خواهد گرفت باید منطبق با همین قانون باشد. این نتیجه، حاصل جمع لزوم اجرای فوری قانون (ماده ۲ قانون مدنی) و بی‌اثر بودن آن نسبت به وقایع گذشته (ماده ۴ همان قانون) است که از آن به عنوان اثر فوری یا اجرای فوری قانون شکلی یاد می‌شود.^{۲۴}

۱۹. اعمال قاعده فوق در مورد این قانون مستلزم این است که تحقیقات مقدماتی انجام شده توسط قاضی تحقیق یا دادرس در زمان حکومت قانون سال ۷۳ معتبر تلقی و پرونده جهت دادرسی و صدور حکم به دادگاهی که مطابق قانون جدید صلاحیت دارد، ارسال شود. در مورد این دسته از پرونده‌ها که مسبوق به طرح در دادرسی نیست، صدور کیفرخواست توسط دادستان نیز لازم به نظر نمی‌رسد. اما در مورد آن دسته از جرائمی که تحقیقات مقدماتی آنها توسط قاضی تحقیق یا دادرس شروع نشده، و یا در صورت شروع، هنوز به پایان نرسیده، لازم است که پرونده جهت انجام یا تکمیل تحقیقات مقدماتی از دادگاه به دادرسی ارسال، و پس از پایان تحقیقات و صدور کیفرخواست، به دادگاه صلاحیت‌دار طبق قانون جدید فرستاده شود. بدین ترتیب، قلمرو زمانی اجرای دو قانون به روشنی تفکیک شده، موقعیت‌های حقوقی کامل شده در زمان حکومت قانون سابق، معتبر می‌مانند و موقعیت‌های حقوقی در جریان، تحت حکومت قانون جدید قرار گرفته، سرنوشت آنها بر طبق همین قانون که آخرین اراده قانونگذار است تعیین می‌گردد.

با این حال، قانونگذار ما برخلاف اقتضای قاعده اجرای فوری قانون عمل نموده، در مورد سرنوشت برخی جرائم به گونه دیگری تصمیم گرفته است. مطابق تبصره ۴ ماده ۳ اصلاحی: «جرائمی که تا تاریخ اجرای این قانون مستقیماً در دادگاه مطرح شده است در همان دادگاه بدون نیاز به کیفرخواست و رسیدگی دادرسی

^{۲۴} علی خالقی، تعارض قوانین کیفری در زمان، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۸۸-۱۸۷.

رسیدگی خواهد شد و چنانچه نیاز به انجام تحقیقات و یا اقداماتی جهت کشف جرم باشد دادگاه باید رأساً نسبت به انجام آن اقدام کند». بنابراین، زمان **مطرح شدن** یا نشدن **جرائم** در دادگاه، ملاک تفکیک قلمرو اجرای دو قانون قرار گرفته که ملاکی علمی نیست. این ملاک در عمل نیز سبب ایجاد دوگانگی در اجرای قانون می‌شود: یک دسته از جرائمی که قبل از لازم‌الاجراء شدن قانون جدید در دادگاه **مطرح** شده‌اند،^{۲۵} و بر طبق قانون سابق «در همان دادگاه بدون نیاز به کیفرخواست و رسیدگی داسرا رسیدگی خواهد شد» و در صورت نیاز، تحقیقات مقدماتی توسط همان دادگاه صورت خواهد گرفت و دسته‌ای دیگر از جرائم که پس از لازم‌الاجراء شدن قانون جدید رسیدگی به آنها مطرح خواهد شد که تابع تحقیقات مقدماتی در داسرا به نحو پیش‌بینی شده در این قانون است. نتیجه این که دو مرجع متفاوت، در زمان واحد، انجام تحقیقات مقدماتی نسبت به جرائمی که تعقیب آنها در دادگستری آغاز شده را بر عهده خواهند داشت: یکی داسرا و دیگری دادگاه. اگر شأن تأسیس اولی همین امر است، در مورد دومی چنین نیست و حتی ممکن است دادگاهی که قبل از لازم‌الاجراء شدن قانون جدید «جرائمی مستقیماً در آن مطرح شده»، پس از اجرای قانون فوق در شمار دادگاه‌های حقوقی قرار گیرد. در این حال، با وجود اطلاق ماده ۴ اصلاحی که به موجب آن: «دادگاه‌های حقوقی صرفاً به امور حقوقی... رسیدگی خواهند نمود»، دادگاه موظف خواهد بود که به حکم خاص تبصره ۴ ماده ۳ عمل نموده، رسیدگی به پرونده‌ای را ادامه دهد که مربوط به امور کیفری است. در نتیجه، بیم آن می‌رود که دادگاهی که به دلیل تقدم تاریخ ارجاع پرونده به وی نسبت به تاریخ اجرای قانون جدید، مکلف شده است تحقیقات مقدماتی مورد نیاز را خودش انجام دهد، با تسریع در انجام تحقیقات به منظور رسیدگی به پرونده‌های آماده دادرسی، دقت لازم را به عمل نیاورده به حقوق متهم در این مرحله از رسیدگی لطمه وارد آورد، امری که پرهیز از آن از دلایل وضع قانون جدید بوده است.

^{۲۵} به نظر می‌رسد که تاریخ ارجاع پرونده توسط رئیس حوزه یا مجتمع قضائی به شعبه‌ای خاص را باید تاریخ مطرح شدن پرونده دانست.

۲۰. در مورد نحوه اجرای قانون جدید در مرحله دادرسی، قانونگذار حکم خاصی را که مغایر با قواعد ناشی از حل تعارض زمانی قوانین باشد، مقرر ننموده است. از این رو باید نتیجه گرفت که با لازم‌الاجراء شدن این قانون، دادگاه‌های عمومی سابق به دادگاه‌های عمومی حقوقی، دادگاه‌های خانواده، دادگاه‌های عمومی جزائی و دادگاه‌های انقلاب تقسیم می‌شوند (مستنبط از ماده ۱۴ اصلاحی). همزمان، شعبی از دادگاه‌های تجدیدنظر سابق نیز به رسیدگی بدوی نسبت به جرائم احصاء شده در قانون اختصاص می‌یابند و دادگاه کیفری استان نامیده می‌شوند. دادگاه‌هایی که با اجرای قانون جدید در زمره دادگاه‌های جزائی قرار می‌گیرند، دیگر صلاحیت ادامه رسیدگی به پرونده‌های حقوقی طرح شده از قبل را نداشته، باید با صدور قرار عدم صلاحیت، آنها را به دادگاه‌های حقوقی ارسال نمایند. در امور کیفری، نحوه رسیدگی دادگاه‌های عمومی سابق به پرونده‌هایی که تحقیقات مقدماتی آنها هنوز به پایان نرسیده، پیشتر معلوم شد. در مورد آن دسته از پرونده‌هایی که نیاز به تحقیقات مقدماتی ندارد و یا تحقیقات مقدماتی آنها قبلاً انجام شده، آماده دادرسی به معنای خاص کلمه است دادگاه‌ها فقط به پرونده‌هایی می‌توانند رسیدگی کنند که جرائم موضوع آنها به موجب قانون جدید در صلاحیت دادگاه‌های کیفری استان قرار داده نشده باشد. در مورد جرائم اخیر، با لازم‌الاجراء شدن این قانون، دادگاه‌ها لازم است قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگاه‌های کیفری استان خود صادر کنند.

۲۱. یکی از آثار اصل تساوی همگان در برابر قانون، لزوم یکپارچگی اجرای قانون در قلمرو کشور است که جز در صورت لزوم نباید مورد تخصیص قرار گیرد. بر همین اساس، ماده ۲ سابق قانون مدنی که مهلت‌های متفاوتی را برای اجرای قانون در نظر می‌گرفت و ملاک آن نیز دوری یا نزدیکی محل اجرای قانون از پایتخت بود،^{۲۶} از سال ۱۳۴۸ اصلاح شده و به موجب ماده جدید: «قوانین پانزده روز پس از انتشار، در

^{۲۶} این ماده مقرر می‌داشت: «قوانین در تهران ده روز پس از انتشار و در ولایات بعد از انقضاء مدت مزبور به اضافه یک روز برای هر شش فرسخ مسافت تا تهران لازم‌الاجراء است مگر این که خود قانون ترتیب خاصی برای موقع اجراء مقرر کرده باشد».

سراسر کشور لازم‌الاجراء است، مگر این که در خود قانون، ترتیب خاصی برای موقع اجراء مقرر شده باشد». مطابق قسمت اخیر ماده ۳۹ اصلاحی قانون: «... از تاریخ اجرای این قانون در هر حوزه قضائی، کلیه قوانین و مقررات مغایر با این قانون در آن قسمت که مغایرت دارد در همان حوزه ملغی می‌شود». با این حال، باید به این نکته توجه نمود که اصولاً اجرای یک قانون حوزه به حوزه صورت نمی‌گیرد بلکه هر قانونی به طور همزمان از یک روز در سراسر کشور لازم‌الاجراء می‌گردد. چنانچه قانونگذار بخواهد ترتیب دیگری غیر از این را مقرر نماید لازم است که همانند قانون سال ۱۳۷۳ که برای انحلال دادرها و تشکیل تدریجی دادگاه‌هایی با صلاحیت عام مدت پنج سال به رئیس قوه قضائیه فرصت داده بود، این امر استثنائی را مورد تصریح قرار دهد. اگر هم معتقد شویم که مقصود قانونگذار از عبارت «از تاریخ اجرای این قانون در هر حوزه قضائی»، استفاده از استثناء مندرج در قسمت اخیر ماده ۲ قانون مدنی و تجویز اجرای تدریجی این قانون در حوزه‌های قضائی مختلف بوده است، این امر نیز دارای توالی فاسد است. عدم اجرای همزمان قانون در سراسر کشور سبب عدم تأمین برابری افراد در مقابل قانون و عدم برخورداری یکسان آنها از حمایت‌های قانونی می‌گردد. نتیجه آن نیز روشن است: فردی از افراد جامعه در صورت ارتکاب جرم، در دادسرا تعقیب و در حضور پنج قاضی محاکمه می‌شود و فردی دیگر در نقطه‌ای دیگر از کشور به دلیل ارتکاب همان جرم در برابر یک قاضی تعقیب و محاکمه می‌گردد. برای جلوگیری از پیدایش چنین وضعیتی و به منظور تأمین امکانات لازم برای اجرای قانون جدید شایسته است که قوه قضائیه با تقدیم لایحه‌ای به مجلس درخواست به تعویق افتادن اجرای قانون فوق را نماید.

۲۲. در خاتمه باید گفت که قانونگذار پس از تجربه‌ای طولانی از نهاد دادرها، مدت کوتاهی نیز فقدان آن را در سازمان قضایی کشورمان آزمود و نتیجه مطلوب نگرفت. این نخستین بار نیست که بخشی از قوانین بدون تأمل کافی مورد تغییر قرار گرفته، چند سال بعد، مجدداً با اصلاح تغییرات انجام شده، وضعیت به حالت سابق یا نزدیک به آن برمی‌گردد. این امر که شاید بیش از همه ناشی از عدم ارتباط کافی

میان مراجع تصمیم‌گیری و مراکز علمی و پژوهشی باشد در قلمرو قوانین مربوط به آئین دادرسی، که با حق دفاع و آزادی فردی ارتباط تنگاتنگ دارد، دارای آثار زیانبارتری است. قانون حاضر نیز که از نمونه‌های این شیوه قانونگذاری است، با وجود نکات مثبتی چند، از جمله اعاده دادرسی، تخصصی نمودن دادگاه‌ها و تعدد قضات، دارای اشکالاتی است که برخی از آنها ممکن است مانع برخورداری رسیدگی‌های کیفری از مزایای قانون جدید گردد.

JOURNAL OF LEGAL RESEARCH

VOL. 1, NO. 2

2002-2

Articles

- Conscious obligations in contracts on transfer of mines
- An introduction to the principles of jurisdiction in international criminal law
- Establishment of International Criminal Court: concerns and hopes
- Restrictions on the property rights of persons in laws and regulations of municipals
- Reflection on buy-back deals in Iranian oil contracts
- The ILC's articles on responsibility of states
- Protecting privacy in an information age

Special Issue: Necessity of revising the laws relating to cheque

- History and necessity of amendment to laws relating to cheque
- Round-table on amendment to laws relating to cheque
- Conserving or deleting the penal aspect of issuance of dishonoured cheque
- Stipulations on cheque in the Egyptian Commercial Code

Critique and Presentation

- Reestablishment of Prosecutor's Office in the Iranian judicial system
- The Private Law Association of Iran
- International Institute for the Unification of Private Law (Unidroit)



S. D. I. L.

The S.D. Institute of Law
Research & Study